

## بررسی انتقادی تحولات نظام آموزش در عصر قاجار

سعید نجفی نژاد

محقق رسمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد، نجف آباد، ایران

### چکیده

از اواسط دوره قاجار تعاملات ایران با دنیای غرب به صورتی جهشی توسعه پیدا کرد. مواجهه فرهنگ سنتی ایران با فرهنگ اروپایی، ره‌آوردهای زیادی داشت. جامعه ایران هرچند در رویارویی با پیشرفت‌های غربی به دنبال ارتقاء اوضاع مملکت در ابعاد مختلف آن بود اما در اکثر این خواسته‌های معقول خود با ناکامی مواجه شد و به دلیل فراهم نبودن زیرساخت‌ها و عدم تناسب شرایط ایران با نسخه‌های توسعه که برای آن پیچیده می‌شد، به نقطه مطلوب خود نرسید. در کنار مزایای آشنایی با تمدن نوین غربی برای ایجاد تحولات مثبت، آسیب‌هایی نیز در زمینه‌های مختلف، از جمله عرصه تعلیم و تربیت متوجه فرهنگ کشور شد. در زمینه تحول در آموزش نیز هرچند تلاش‌های زیادی صورت گرفت اما در عمل، توفیق چندانی حاصل نشد. این پژوهش با نگاهی انتقادی به تحولات رخ داده در نظام آموزش در ایران عصر قاجار، قصد دارد چرایی به ثمر نرسیدن برنامه‌های حکومت برای توسعه بخش آموزش کشور را بررسی کرده و پیامدهای اقدامات در این زمینه را مورد کنکاش قرار دهد. به نظر می‌رسد مهم‌ترین مشکل در عدم دستیابی به فرجام مدنظر در این ساحت، ناسازگاری فرهنگ ایران در آن دوره با تحولات مدنظر است. نوشتار حاضر با استفاده از داده‌های کتابخانه‌ای و به روش توصیفی تحلیلی این موضوع را بررسی خواهد کرد.

واژه‌های کلیدی: قاجار، آموزش، تحولات آموزشی، مدارس نوین، دارالفنون

## مقدمه

با عبور جامعه قاجاری از زیست سنتی دیرینه ایرانیان، فضایی پیش روی مردم قرار گرفت که نیازهای جدیدی را مطرح و برای آنها پاسخ‌هایی متناسب با عصر جدید جستجو می‌کرد. یکی از عرصه‌هایی که لازم بود سریعاً تغییر شکل داده و خود را با فضای جدید هماهنگ سازد، ساختار آموزش در ایران بود. بدون انجام اصلاحات بنیادین در این ساختار، امکان تحقق اهداف جامعه‌ای که به سمت مدرنیته گام برمی‌داشت، وجود نداشت. اما جامعه قاجاری بر بستری استوار از سنت‌گرایی و باورهای مذهبی بنا نهاده شده بود و بر همین اساس، نظام تعلیم و تربیت آن نیز در بدو امر در مسیر استحکام‌بخشی و ارتقاء این میراث فرهنگی استقرار یافته بود. با این حال، نیاز به انجام تغییرات و فشار افکار عمومی و به خصوص نخبگانی، موجب ایجاد تحولاتی در این زمینه شد. از سویی سنت‌گرایان به دنبال حفظ وضعیت موجود و یا حداقل، انجام تحولات با حفظ اصول پذیرفته شده در جامعه بودند و از سویی دیگر روشن‌فکران افراطی در پی ایجاد تحولاتی عمیق در مسائل فرهنگی بودند. این چندگانگی‌ها در دریافت مفهوم توسعه و روش‌های رسیدن به آن، در ارتباط با سبک و مواد آموزش به افراد نیز آثار خود را برجای گذاشت. آراء مختلفی که از نوع مواجهات مردم با این موضوع در دست است به تنهایی گویای تشتت مواضع در این زمینه است.

به نظر می‌رسد بخشی از تصمیم‌گیرندگان نظام آموزش کشور در مقابل شرایط محیطی انعطاف نشان دادند. در کنار زرق و برق پیشرفت‌های دنیای غرب، تلاش تحول‌خواهان داخلی در بروز این انعطاف بیشترین تأثیر را داشته است. می‌توان گفت به رغم وجود مشکلات اقتصادی و فقدان برداشت صحیح از مفهوم توسعه و راه‌های رسیدن به آن با در نظر گرفتن شرایط جامعه ایران، دگرگونی‌های آموزشی قابل توجهی از میانه حکومت قاجار به بعد در ایران رخ داد. اما بررسی این تحولات نشان می‌دهد با وجود پیشرفت‌هایی در نوسازی سخت‌افزاری و نرم‌افزاری ساختار آموزش کشور، نه نظر طیف مذهبی جامعه تأمین شد و نه اقدامات در این زمینه برآورد‌کننده انتظارات روشن‌فکران و غرب‌گرایان شد.

این پژوهش با اتکا به گزارش‌های موجود از روند شکل‌گیری تحولات در ساختار آموزشی ایران عصر قاجار، بر آن است با نگاهی تحلیلی و با در نظر داشتن فرصت‌ها و چالش‌های موجود بر سر راه متولیان آموزش در عصر قاجار، به بررسی سیر دگرذیسی آموزشی در ایران عصر قاجار که با توجه به دامنه تطورات در مقایسه با ادوار پیشین، شاید بتوان برای آن از عبارت «انقلاب آموزشی» نیز استفاده کرد، خواهد پرداخت.

اثری که به طور مستقل به موضوع این پژوهش پرداخته باشد، یافت نشد. با این حال بیشترین ارتباط موضوعی را در این آثار می‌توان دید: «آموزش، دین و گفتمان اصلاح فرهنگی در دوران قاجار» تألیف مونیکا ام. رینگر، «نظام آموزشی ایران از دوره قاجار تا کنون» اثر آزاده حقیقت؛ «آموزش و پرورش ایران در روزگار قاجار» نوشته امید اخوی و مقاله «پروپلماتیک شدن گفتمان آموزش در ایران و آغاز منازعه گفتمانی پیرامون نهاد آموزش در دوره قاجار» تألیف صادق آبسالان.

## نظام سنتی آموزش در ایران

در ابتدای دوره قاجار ساختار آموزش در ایران ادامه همان نظام پیشینی بود که از صفویه به این سمت جریان داشت. این نظام برپایه آموزش در مکتب خانه ها و حوزه های علمیه شکل گرفته بود. اساس تعلیم هم بر آموزش علوم مذهبی استوار بود. هرچند دروس دیگری مانند ادبیات فارسی و برخی علوم دیگر نیز به متعلمان آموخته می شد، اما اصل بر آموزش علوم دینی بوده و سایر موارد در حاشیه قرار داشته اند. در واقع نظام آموزشی ایران زیرمجموعه ساختاری بزرگ تر و پر اهمیت تر به نام نظام مذهبی بوده است. در این نگاه، نظام آموزش در خدمت توسعه مذهب در ایران بوده است. تسلط کامل مذهب بر فرهنگ مردم ایران عصر قاجار، مهم ترین عامل شکل دهنده ساختار آموزشی کشور بوده است.

بر خلاف نظر عده ای نویسندگان مبنی بر بی سوادی اکثریت جامعه ایران به نظر می رسد این برداشت از سطح سواد عمومی مردم ایران عصر قاجار صحیح نباشد.<sup>۱</sup> آماري از میزان باسوادان از آن دوره در دست نیست اما اطلاعات موجود از ساختار آموزشی ایران می تواند تا حدودی این نقیصه را جبران نماید.

بعد از خانواده که اولین و کوچک ترین نهاد آموزشی محسوب می شد، مکتب خانه ها قرار داشتند. بیشتر مکتب داران، مسجد را به عنوان محل درس انتخاب می کردند، این بود که آنها را مسجد نیز می گفتند (کسروی، ۱۳۸۷: ۲۰) تعلیم و تربیت در سطح وسیعی بر عهده علما بود (لمبتون، ۱۳۷۵: ۳۶۳) اداره مکتب خانه ها از سوی روحانیون عامل مهمی برای بردن نظام آموزشی تحت اقتدار ساخت مذهبی به شمار می رفت در واقع باید از مکتب خانه ها به عنوان قسمت دیگری از نظام مذهبی یاد نمود (زاهد، ۱۳۹۳: ۱۹۱) علاوه بر مکتب خانه ها، کلاس های خصوصی و خانگی هم با همان محوریت مذهبی و قرآنی برقرار بوده است. در خانه های اعیان و اشراف برای پسرها در بیرون ملباشی و برای دخترها در اندرون ملباجی می آوردند. (مونس الدوله، ۱۳۸۰: ۱۶۱)

در مجموع، هرچند به دلیل مشکلات اقتصادی و عدم وجود زیرساخت های لازم برای تأسیس یک نظام آموزشی مناسب، جامعه با مشکلاتی مواجه بوده و افراد به صورت مطلوب آموزش نمی دیدند، اما این موضوع مانع از اظهار این مطلب نمی شود که شبکه آموزش علوم دینی و قرآن در ایران روزگار قاجاری، شبکه ای قوی بوده که به صورت مویرگی به دوردست ترین نقاط کشور می رسید. دلیل این امر علاقه مردم به دین و فعالیت گسترده طلبه ها در مساجد و مکتب خانه ها بوده که با توجه به

<sup>۱</sup> - برخی ها بر این باورند ۹۷ (تقوی مقدم، ۱۳۸۰: ۷۳) یا ۹۸ (فخرائی، ۲۵۳۶ پهلوی: ۴۸) درصد جمعیت ایران عصر قاجار از نعمت سواد بی بهره بوده اند. به نظر می رسد اشکالات جدی بر این ارقام وارد است. در این آمار ظاهراً کم سوادان هم در مجموعه بی سوادان جای داده شده اند. نظر الکسی دوتوکویل که معتقد است افرادی که با مقدمات خواندن و نوشتن آشنا نباشند، معدود هستند و معمولاً تا حدودی که برای فهم مقدمات مذهبی لازم است، عربی می دانند (دو گوینو و دو توکویل، ۱۳۵۳: ۷۶) مؤید این نکته است و همچنین گزارش آکس بارنز در مورد وضعیت سطح سواد ایرانی ها و میزان آشنایی با این درصدهای ذکر شده در برخی آثار نویسندگان در تعارض است. بارنز می نویسد تعداد اشخاص برجسته و عالم کم نیست (بارنز، ۱۳۷۳: ۵۳) شاید بهتر باشد قضاوت نهایی در این زمینه را به «ساویج لندور» واگذار کرده و از اظهارات او با این عبارات به نظر واقع بینانه، مطلع شویم: «متوسط ایرانیان در عین جهل، «آموزش دیده» اند و یا به عبارت بهتر به طور میانگین اکثر ایرانیان آموزش دیده اند. به سختی می توان یک ایرانی کاملاً معمولی را در یکی از شهرهای ایران پیدا کرد که نتواند بخواند. تا حدودی قادر به خواندن است. اکثریت مردم هم می توانند تا حدودی بنویسند و کمی محاسبه ریاضی انجام دهند» (ساویج لندور، ۱۳۸۸: ۱۳۶)

<sup>۲</sup> - طبق اخبار موجود، در دوردست ترین نقاط هم آموزش قرآن ولو به صورت ابتدائی، برقرار بوده است. در یک مورد نقل شده است که کودکان طوایف ممسنی بعد از ختم قرآن شروع به خواندن شاهنامه می نمایند. (گرمردی، ۱۳۷۰: ۱۴۶) به همین جهت گفته شده شمار مکتب خانه ها از حساب بیرون است و نمی شود درباره آنها عددی گفت زیرا هر روزی چند تا از آنها می بندد و چند تای دیگر می گشایند. (روشوار، ۱۳۷۸: ۱۰۲)

شرایط آن دوران، آموزش قرآن به کودکان را جزو وظایف اولیه خود دانسته و این ماده آموزشی را در اولویت تدریس قرار می دادند.

در دوره قاجار برنامه درسی مدارس مذهبی کاملاً سنتی و اسلامی بوده است. در سطوح پایین، خواندن و نوشتن و حفظ کردن گذرای قرآن آموزش داده می شد و در سطوح بالا به تدریس زبان عربی و علوم سنتی اسلامی پرداخته می شد. (گروهی از نویسندگان به سرپرستی پیتز آوری، ۱۳۸۷: ۲۲۸) آموزش زبان عربی به دلیل اینکه زبان قرآن و زبان دین بوده از اهمیت خاصی برخوردار بوده و پس از کسب توانایی در خواندن و نوشتن، مقدمات نحو و صرف و آموزش زبان عربی آغاز می شد. (اولیویه، ۱۳۷۱: ۱۶۸)

مهم ترین ماده آموزشی مکتب خانه ها قرآن بود (گروهی از نویسندگان به سرپرستی سید کاظم موسوی بجنوردی، ج ۱۲، ۳۳۰) و کودکان قرآن را با هجی کردن می آموختند (اورسول، بی تا: ۱۱۲) و به محض اینکه در کار تهجی ممارست کافی حاصل می شد به قرائت قرآن می پرداختند و معلم، قرآن را با لهجه عربی و تودماغی می خواند و کودکان بدون آنکه معنی را بدانند از استاد خود تقلید می کنند و آن را به حافظه می سپارند. (پولاک، ۱۳۶۸: ۱۸۸) به مکتببان ابتدا طرز نوشتن و خواندن و سپس نحوه قرائت قرآن آموزش داده می شد (ویلز، ۱۳۸۸: ۳۶۹) جرج کُرنز به جای استفاده از عبارت «یادگیری خواندن» ترجیح می دهد عبارت «یادگیری تلفظ کلمات عربی» را به کار گیرد و معتقد است با آنکه همه قدرت خواندن دارند، عده خیلی کمی نوشتن هم می آموزند و از این رو هر کس هر دو را بداند با سرفرازی عنوان میرزا در جلو نام خود می گذارد. (کرنز، ۱۳۶۲، ج ۱، ۶۳۶ و ۶۳۷)

در مکتب خانه ها پس از آموزش قرآن در حد قابل قبول، شروع به آموزش مواد دیگر از جمله زبان فارسی و صرف و نحو عربی و منطق و معانی و بیان می کردند. (مستوفی، ۱۳۸۴، ج ۱، ۲۱۹) زمان خواندن کتاب هایی مانند گلستان سعدی و جامع عباسی شیخ بهایی و ... نیز عموماً بعد از آموختن روخوانی قرآن مجید بوده است. (تقی زاده، بی تا، ج ۲، ۱۳۷) به لحاظ فیزیکی هم مکتب خانه وضعیت خوبی نداشته اند (دولت آبادی، ۱۳۷۱، ج ۱، ۱۲ - ۱۴)

اما در بین همه اظهارنظرهای انتقادی از نظام آموزش کشور در دوره قاجار، افرادی هم بودند که زبان به ستایش از ساختار کلی آموزش در ایران گشوده اند که یکی از شاخص ترین این افراد، آرنولد هنری ساویج لندنور بوده که در دوره مظفرالدین شاه در ایران حضور داشته و در ارزیابی کلی خود از شرایط آموزش در ایران می نویسد: «روی هم رفته وضعیت آموزش در ایران حقیقتاً عالی است» (ساویج لندنور، ۱۳۸۸: ۱۳۷) سفرنامه نویس دیگری هم گفته «من ادعا می کنم که در هیچ کشور دیگری، در هیچ زمانی سر و سامانی کامل تر از آنچه در ایران است برای آموزش نتوان یافت.» (روششوار، ۱۳۷۸: ۱۰۱)

### زمینه های پیدایش اندیشه تحول در نظام آموزش

با ورود به دوران ناصرالدین شاه، شرایط آموزشی در ایران دچار تغییراتی بنیادین شد. ناصرالدین شاه در عین استبداد، نوگرا و نوخواه هم بوده و پس از رسیدن به حکومت به نوسازی نظام آموزش اهتمام زیادی نشان داد. اصلاحات ساختاری ناصرالدین شاه در حوزه آموزش به عنوان بخشی از تلاش های او برای نوسازی ایران با تأسیس مدارس نوین در عصر او جدی تر از قبل پیگیری شد.

البته پیش از دوره ناصرالدین شاه و در دوره محمد شاه دو مدرسه از نخستین مدارس جدید به سبک اروپایی به وسیله کشیشان آمریکایی و فرانسوی در ایران تأسیس شد. (محبوبی اردکانی، ۱۳۷۰، ج ۱، ۲۴۰) اما تأسیس مدرسه دارالفنون در

عصر ناصرالدین شاه (سپهر، ۱۳۸۵، ج ۴، ۳۶۹) را باید آغاز واقعی نهضت نوسازی فرهنگی مدارس در ایران بدانیم. در مدارس که ناصرالدین شاه تأسیس کرده بود معلمان خارجی هم تدریس می کردند. (فووریه، ۱۳۸۵: ۲۴۶)

حمایت پادشاهان قاجار از ورود و گسترش مدارس نوین هرگز به معنای تصمیم آنها برای منع و یا حتی محدودسازی توسعه مدارس سنتی در ایران نبوده است. با توجه به باورهای مذهبی که از سلاطین قاجاری سراغ داریم آنها هرگز در پی دین‌زدایی از پیکره جامعه ایرانی نبوده اند و خودشان بر توسعه علوم دینی در مدارس همت می گماشتند. خود ناصرالدین شاه مدارس در جوار حرم مطهر رضوی برای آموزش علوم دینی بنا نهاد. (بیانی، ۱۳۷۵، ج ۳، ۳۳۹)

حمایت برخی از علما از اصلاحات آموزشی هم نقش مهمی در پدید آمدن نور امید برای ایجاد تحول در این زمینه داشته است. یکی از نمونه های پرشور این دسته از علما، «سید جمال واعظ اصفهانی» بود. او سخنرانی های فراوانی در مورد ضرورت آموزش علوم جدید می کرد و مبنای سخن خود را نیز کلام الله مجید معرفی می کرد. همانطور که در یکی از سخنرانی ها گفته بود: «پیش از هر چیز در سراسر مملکت مدارس افتتاح کنید. همه وسائل آموزش را از مدرسه ابتدائی تا متوسطه گسترش دهید. اگر فرزندان شما علم بیاموزند، «عدالت»، «آزادی» و «مساوات» یعنی سه اصلی که قرآن کریم بر آن متکی است خواستار خواهند شد. یک بار دیگر برای شما تکرار می کنم. «دانش» نخستین فرمان قرآن کریم است». (معاصر، ۱۳۴۸: ۲۲۵)

بر عموم شما لازم است که اطفال خود را به مدرسه بفرستید. اول اصول دین و مسائل مذهبی خود را یاد بگیرد و تحصیل سواد فارسی و عربی نموده به قدری که بتواند قرآن را صحیح بخواند، بعد از آن، آنها را وادارید به آموختن صناعت و تحصیل علوم جدیده...» (همان، ۱۱۷)

یکی دیگر از کسانی که قدم مؤثری در راه معارف جدید برداشت، میرزا سید محمد طباطبائی بود که از علمای جلیل القدر و مورد توجه عموم به شمار می رفت. او مدرسه ای به سبک جدید به نام «مدرسه اسلام» تأسیس کرد و مدیریت آن را به فرزند خود، میرزا سید محمدصادق طباطبائی که در سلک روحانیون بود سپرد و از آن پس روحانیونی که فرهنگ نوین و مدارس جدید را از مظاهر کفر و بی دینی و فرنگی مآبی معرفی می کردند، به تدریج لب از مخالفت بستند. (رائین، ۲۵۳۵ پهلوی: ۲۶)

۳ - مثلاً درباره آقا محمدخان که یکی از قسی القلب ترین شخصیت های تاریخ ایران دوره اسلامی بوده گفته می شود به شدت به رعایت احکام شرع الزام داشته (کاظمی موسوی، ۱۳۹۷: ۸۹) و در نماز شب اش گریه هایی طولانی داشته است (عضدالدوله، ۱۳۸۸: ۱۶۰) از فتحعلی شاه هم به عنوان مذهبی ترین چهره سلاطین قاجاری و فردی که علما را بسیار تکریم می کرد یاد شده است. این احترام در سراسر دوره حکومت او تداوم داشته است. (الگار، ۱۳۵۹: ۱۰۱) ضمن اینکه خود فتحعلی شاه طلبه دینی بوده و به همین دلیل مورد احترام و توجه روحانیت قرار داشته است. (فوران، ۱۳۷۷: ۲۲۰)

همینطور از تقیدات مذهبی ناصرالدین شاه نیز مطالبی ذکر شده که در ظاهر با شخصیت مستبد اش ناسازگار به نظر می رسد. او پایبند به نماز بوده (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۰۰) و از اهتمام اش برای ادای فرائض در شرایط مختلف، از جمله خواندن نماز بر روی عرشه کشتی در هنگام مسافرت های دریایی (ناصرالدین شاه قاجار، سفرنامه عتبات ناصرالدین شاه قاجار، ۱۳۶۳: ۱۴۱ و ناصرالدین شاه قاجار، سفرنامه فرنگستان، ۱۳۶۳: ۲۵۷) سخن به میان آمده است. منابع از روزه داری و نماز خواندن مظفرالدین شاه (افضل الملک، ۱۳۶۱، کتاب ششم، ۱۴۱) و احترام فوق العاده او به علما نقل هایی دارند. از جمله اینکه در دیدار با آیت الله مامقانی در حرم حضرت عبدالعظیم، شخصاً دو سه استکان متوالی از آبی که این شخصیت روحانی در آن وضو گرفته بود، نوشیده و به این هم اکتفا نکرده و دستور داده چندین شیشه خالی از تنمه آب وضوی آقای مامقانی پر کنند تا بعداً مخدرات حرم و کنیزکان آنها نیز به عنوان تبرک از آن بیاشامند. (شیخ الاسلامی، ۱۳۷۰: ۲۵۱ و ۲۵۲) عباس میرزا ولیعهد هم اعتقادات مذهبی محکمی داشت و هر روز مرتب سه وعده نماز خود را به جای می آورد. (عضد قاجار، ۱۳۷۶: ۱۱۴)

استقبال عده ای از علما از تحولات ساختاری در آموزش، کمک زیادی به بازساخت فرهنگی ایران نمود. هرچند عده ای دیگر از علما به حوادث جدید در این بخش با دید انتقادی می نگریستند و آموزش سنتی دین پایه را بر آموزش های نوین ترجیح می دادند.

در مجموع مهم ترین بسترهای تولید اندیشه نوسازی نظام آموزشی کشور مربوط به رویارویی ایران با دنیای غرب و پی بردن به ضعف های خود بود. در این شرایط بهترین و اصولی ترین نظریه برای کم کردن فاصله با کاروان پیشرفت در دنیای نوین، تغییر در نظام آموزشی کشور بود. به نحوی که برآورنده نیروی انسانی موردنیاز کشور در راه توسعه باشد.

### تلاش برای ایجاد تحول بنیادین در نظام آموزش

در دوره قاجار راجع به مدارس جدیدی که در ژاپن و مصر و عثمانی ساخته شده بود و همچنین پیشرفت دانشگاه های اروپا مقالات متعددی در روزنامه های ایران نوشته شد. (آدمیت، ۱۳۵۱: ۴۵۷) مجله کاوه سیاهه ای از عوارض و علائم عقب ماندگی اجتماعی ایران را ارائه می کند و مهم ترین بلیه این جامعه را بی سوادی عمومی می شمرد. (میلانی، ۱۳۷۸: ۱۸۳) و در مجموع تلاش های نظری و عملی زیادی در عرصه روزنامه نگاری برای ایجاد تحول در نظام آموزشی در ایران رخ داد که نتایجی هم در پی داشت. «روزنامه نگاری» که خودش مولود غرب بود به نظر می رسد سعی داشت به رسالت ذاتی خود عمل کرده و مردم را در زمان حال نگاه دارد و چشم آنها را از گودال های گذشته و سراب های آینده خارج ساخته و به زمان حال بدوزد. به همین مناسبت مدام از پیشرفت های غرب و عقب ماندگی های ایران مطالبی به نگارش درمی آوردند تا به زعم خود، برخی را از خواب عمیق بیدار سازند.

با شروع نهضت روزآمدسازی مواد آموزشی مدارس، ساختمان هایی نیز برای مدارس جدید احداث شد. افرادی هم برای تحصیل علوم جدید به اروپا اعزام شدند. البته این کار از مدت ها پیش و در دوره ولیعهدی عباس میرزا در سال ۱۲۳۰ ق نیز انجام شده و در آن دوره پنج نفر به فرمان عباس میرزا به اروپا اعزام شده بودند. (بامداد، ۱۳۷۴، ج ۲، ۱۷۶)

در کنار تأسیس مدارس ایرانی به سبک غربی، مدارس نیز مستقیماً از سوی اروپایی ها در ایران بنا شد که از جمله می توان به مدرسی که انجمن میسیونری کلیسای انگلستان در ایران بنا نهادند، مدارس آرامنه، مدرسه آلیانس فرانسه و مدرسه آلیانس جهانی اسرائیل اشاره کرد. (رینگر، ۱۳۸۱: ۱۴۵ - ۱۵۵)

دیگر تلاش ارزشمند در عرصه ایجاد تحولات در فضای علمی کشور انتقال کتاب هایی از اروپا به ایران بود که به نوبه خود در گسترش علم در ایران تأثیر داشته است. فقط در سال ۱۲۶۵ تعداد ۲۹۳ جلد کتاب فقط از فرانسه به ایران آورده شد که برای آن زمان رقم مهمی بوده است. این کتاب ها در موضوعاتی مانند علوم طبیعی، صنعت، زراعت، تجارت، اقتصاد، سیاست و ... بودند. (آدمیت، ۱۳۸۵: ۳۸۰) ضمن اینکه دوره سلطنت ناصرالدین شاه از جهت تألیف و تحریر کتب علمی، هنری، سیاسی و فرهنگی از پر بارترین ادوار در تاریخ ایران است. (جلالی، ۱۳۸۳: ۱۱۵)

<sup>۴</sup> - فرق اساسی مدرسه آلیانس اسرائیلی با مدارس فرانسوی در این بود که در آنجا قرآن و شرعیات نیز تدریس می شد. یعنی در ساعاتی که شاگردان یهودی مشغول خواندن عبری بودند، معلم فارسی و عربی مدرسه به شاگردان مسلمان در کلاس علیحده قرآن و شرعیات تدریس می کرد. (ناطق، ۱۳۸۰: ۱۶۲)

## نقد دیدگاه‌ها و رویکردها

روایت رخدادهای آموزشی دوره صد و سه ساله قاجار از زاویه دید موافقان و مخالفان نظام آموزشی آن دوران، گویای تعارض آرای بسیاری است که امکان بررسی متقن و بی مناقشه را دشوارتر می‌سازد. پیچیدگی‌های این موضوع بیشتر به دلیل سوگیری‌های مختلف طیف‌های گوناگون فکری در برابر تحولات آموزشی دوره قاجار بوده است. این دوره عصر جدیدی برای نظام آموزشی کشور ایران محسوب می‌شد که با واکنش‌های متنوعی از سوی روشن‌فکران مذهبی، هیات حاکمه، علمای سنتی، غرب‌زدگان، علمای روشن‌فکر و مردم عادی مواجه شد.

واقعیت این است که تحولات تحمیلی عموماً از سوی پادشاهان قاجاری و روشن‌فکرهای فرنگ‌دیده بر نظام آموزشی ایران، با نظام سنتی آموزشی کشور همخوانی لازم را نداشت و از این روی با مخالفت‌های جدی مواجه شد. تغییرات شکل‌گرفته در اذهان تحول‌خواهان، عمدتاً ناشی از مشاهده عقب‌ماندگی جامعه ایران از گسترش علوم در سطح جهان می‌شد و از این رو بیشترین طرفداران آن از بین افرادی بودند که دنیای توسعه‌یافته را از نزدیک مشاهده کرده بودند و با تحسّر درونی از پیشرفت‌های غرب و واماندگی ایران از کاروان پیشرفت جهانی سخن می‌گفتند. بسیاری از آنها بدون اینکه درک درستی از علل و زمینه‌های پیشرفت غرب داشته باشند، با شتابزدگی در پی ایجاد تحول در تمامی زمینه‌ها از جمله مهم‌ترین نهاد برای بسترسازی رشد و توسعه پایدار، یعنی نهاد آموزش بودند.

این تحول‌خواهی‌ها بعضاً جنبه افراطی به خود گرفته و با اصرار بر لزوم ایجاد تحول در تمامی عرصه‌ها همراه می‌شد. حتی رگه‌هایی از تلاش برای زدودن چهره قدسی از برخی مقدسات دینی نیز از سوی برخی روشن‌فکران بسیار افراطی مشاهده می‌شد که البته با توجه به تعداد اندک افراد با این نوع افکار و عدم ارائه بدیل مناسب، معمولاً تلاش‌های آنها در همان گام‌های ابتدایی با صخره‌های مستحکم باورهای مذهبی مردم مواجه می‌شد و آن‌اندک افراطیون، عقائد نامتعارف خود را کتمان می‌کردند.

روایت متجددان از فرهنگ و تمدن غربی و تلاش آنها بر نوسازی نظام آموزش کشور برای نزدیک شدن به آن تمدن مطلوب از نظر آنها عموماً خوانشی ناآگاهانه بود نه مغرضانه. متجددان، سریع‌ترین و ضروری‌ترین کار برای قرار گرفتن جامعه در مسیر تمدن نوین را تغییر اذهان مردم عامه و القای ناکارآمدی آنچه تا کنون بر آن اتکا شده بود، می‌دانستند. بر پایه همین تفکرات، تغییر در نظام آموزشی و غربی‌سازی آن را اولویت اصلی می‌شمردند تا اذهان نسل آینده را مطابق خواست خود پرورش دهند تا هر کدام از آنها سائق تأثیرگذار در راه سوق دادن کشور به سوی پیشرفت مادی و تمدنی باشند.

مهم‌ترین مخالفت‌ها با رویکردهای افراطی مربوط به مخالفت‌های علمای سنتی می‌شد که با تغییر در مجموعه‌ای که از قرن‌ها پیش به تعلیم علوم دینی می‌پرداخت موافق نبودند و آموزش علوم جدید با رنگ غربی که بر چهره داشت را به صلاح جامعه اسلامی و اساس دین نمی‌دانستند. از این روی بیرق مخالفت با تحولات آموزشی بفراشتند.

اما هر کدام از دو سوی موافقان و مخالفان با مشکلاتی در راه رسیدن به خواسته‌های خودشان مواجه بودند. جناح موافق تحول در آموزش، با اشتیاق فراوان از لزوم تغییر در نظامی صحبت می‌کرد که ضرورت دگرگونی سریع در آن برای برخی از مردم چندان قابل درک نبود. همچنین وجود برخی از علما که به زعم روشن‌فکران افراطی، جزم‌اندیش بودند نیز کار را برای

درانداختن طرحی نو از سوی آنها دچار مشکل می ساخت. به این موارد باید معضلاتی مانند نگاه توأم با تردید به معلمان مسیحی، عدم وجود منابع مالی مورد نیاز و سخت‌گیری بسیاری از خانواده‌های ایرانی در مورد تحصیل زنان که نیمی از جمعیت را تشکیل می دادند را افزود که هر کدام از این مشکلات به تنهایی قادر بودند قطار توسعه آموزشی که در اذهان بانیان آن شکل گرفته بود را کند و یا حتی متوقف سازند.

خوگیری ذهن عامه با آموزش‌های سنتی هم مشکلاتی برای آموزش‌های نوین پدید می آورد. افکار خشک برخی از مردم مانع از پیشرفت کار می شد حتی برخی از مردم افرادی را که می خواستند بچه‌ها را به جای نشستن روی پلاس بر نیمکت چوبی بنشانند، فرنگی‌مآب خطاب کرده و به آنها بی احترامی می کردند. (راوندی، ۱۳۵۴، ج ۳، ۵۲۰)

در کنار تلاش متجددان برای درانداختن طرح نوین آموزش در کشور، افرادی هم در جامعه حضور داشتند که هدف غایی آموزش را تهذیب و تربیت دینی و اخلاقی دانسته، یگانه راه نیل به این هدف را نیز پیروی از قرآن و سخنان اهل بیت علیهم السلام می دانستند. حتی بسیاری از متدینین، منبع اصلی تمام علوم را قرآن می دانستند و حاضر به پذیرش تعلیم هیچ مبحث دیگری جز مباحث دینی در مدارس نبودند.

با وجود این مشکلات، کار ایجاد تحول بنیادین و رو به رشد در ایران با سکون، تعارض و در مواقعی با مأیوس‌کنندگی به پیش می رفت. اما به این نکته باید توجه داشت که در نبرد انگیزه‌ها، به نظر می‌رسد نیروی انگیزشی تحول‌خواهان تا حدود زیادی غلبه داشت و موجب تحولاتی در سطوح مختلف آموزشی می‌شد. مهم‌ترین برگ برنده تحول‌خواهان در نظام آموزش، جانب‌داری بسیاری از علما از آنها بود. شاید حتی عبارت «جانب‌داری» براننده اقدام این دسته از علما نباشد. چرا که آنها خودشان جزو سردمداران و پیشروان این نهضت تحول بوده‌اند. مردم به اعتبار این که علما می‌توانند صلاح و فساد آنها را در امور تشخیص دهند از رویکرد این علما به صورت عملی طرفداری می‌کردند و همین زمینه را برای انجام تحولات فراهم می‌ساخت. اما در این بین، عده‌ای هم بودند که معتقد بودند آنچه که در متون دینی مسلمانان وجود دارد برای توسعه زندگانی بشر کفایت می‌کند و ضرورتی برای فراگیری متون غربی نیست. جرج کرزن که مدت‌ها از نزدیک فرهنگ مردم ملل مسلمان و به ویژه ایران را مورد توجه قرار داده در این زمینه می‌نویسد: اعتقاد مردم مشرق زمین بر این است که همه دانش‌ها به علوم قدیم اسلامی منحصر است و از این لحاظ راه نفوذ معارف جدید در جلو افراد با هوش و با استعداد باز نیست. (کرزن، ۱۳۶۲، ج ۱، ۶۳۷) البته این برداشت کرزن با اغراق زیادی در بیان همراه است و گزارش‌های موجود از شرایط تعلیم و تربیت در دوره قاجار نشانگر چنین وضعیتی با این ابعاد در جوامع اسلامی نیست. اما در دوره قاجار رساله‌هایی نوشته شدند که از جامعیت اسلام و قرن‌طرفداری می‌کردند. از جمله نمونه‌های این رسائل، رساله «کشف‌المراد من المشروطه و الاستبداد» بود که با اشاره به آیه «ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین» بیان می‌داشت: «هر یک از آیات قرآن در بیان قانون انتظام امور معاشیه و قواعد سیاسیه و وصول به سعادات اخرویه، اساس تمدن و تدین است» (زرگری نژاد، ۱۳۷۴: ۱۳۷) همچنین شیخ ابوالحسن نجفی مرندی هم در رساله «دلایل‌براهین‌الفرقان...» آیات و روایاتی در کامل بودن و کافی بودن قرآن برای اداره امور ذکر می‌کرد. (همان، ۱۹۸ و ۱۹۹) با این حال در جامعه ایران تمایل برای تأسیس نظام آموزشی جدید وجود داشت و عده‌ای از مردم با فشار به مخالفان تغییرات، در پی طرح‌اندازی ساختار جدید در نظام تعلیم تربیت بودند.

همانند جبهه موافقان تحول در نظام آموزشی، در جبهه مخالفان نیز شاهد انفعال در برابر شرایط نوپدید هستیم. به این معنا که هر دو طرف با مشاهده مخالفت‌های طرف مقابل قدری از خواسته‌های خود کوتاه آمدند. مهم‌ترین عاملی هم که موجب عقب‌رانده شدن مخالفان تغییر در ساختار آموزش کشور می‌شد به اصرار زیاد و خستگی‌ناپذیری طرف مقابل مربوط می‌شد.



آشنایی با تمدن غربی آتشی بر جان روشنفکران انداخته بود که به این زودی ها به سردی نمی گرایید از این روی، آنها در تلاشی مستمر برای ایجاد تحول در ایران، تأکید زیادی بر لزوم تغییر در نظام آموزشی داشتند که تا حدود زیادی نیز در ایجاد هسته اولیه مدارس جدید و کشاندن پای فرزندان مردم اعم از دختر و پسر به این مدارس موفق بودند. هرچند این مدارس خروجی مدنظر آنها را نداشت اما شروع خوبی بود برای کسانی که به دنبال تحول در نظام آموزشی بودند.

نکته مهم درباره مواضع روشن‌فکران و تحول‌خواهان آموزشی این است که اکثریت قریب به اتفاق آنها خواستار ایجاد تحول با حفظ هسته آموزش های مذهبی بودند و تعداد آنهایی که خواستار حذف کامل آموزش های مذهبی از دستور کار مدارس و مکتب‌خانه ها بودند به نظر می‌رسد بسیار اندک بوده است.

با وجود تمام هیاهوی فرهنگی سیاسی در دوره پرتنش نیمه دوم حکومت قاجار، در مورد آموزش های مذهبی خلاء چندانی ایجاد نشد به این ترتیب که آموزش علوم دینی سهمی به آموزش علوم نوین نداد و در واقع علوم نوین برای جامعه ایران به مثابه نوزادی خودخواسته بود که می خواست در جامعه جای پای خود ایجاد کند اما نورس تر از آن بود که بتواند از آموزش سنتی مبتنی بر علوم مذهبی سهم‌خواهی داشته باشد. بنابراین آموزش های نوین ایجاد شد اما این آموزش ها جای تعلیم دین و مذهب را در جامعه به شکل محسوسی تنگ نکرد و در یک محدوده دیگر به فعالیت خود ادامه داد و حتی این علوم مذهبی بود که به اصرار و خواست جامعه مذهبی ایران، وارد برنامه‌های برنامه‌ریزان مدارس نوین شد.

حتی در برخی مدارس هم که توسط اروپائیان تأسیس شده بود، با فشار متدینین، آموزش قرآن به عنوان یک ماده آموزشی مهم در برنامه‌های این نوع مدارس گنجانده می‌شد. در مدرسه فرانسوی که اداره آن به عهده یک پروفیسور فرانسوی به نام «ویریوز» بود، یکصد محصل ایرانی مشغول به تحصیل بوده اند و یک آخوند در بین معلمان مدرسه حضور داشته تا قرآن و تعلیم دینی بیاموزد. (ساویج لندن، ۱۳۸۸: ۱۳۷) مدرسه سلطانی که به وسیله ناصرالدین شاه بنا نهاده شده بود، هرچند معلمان خارجی در آنجا تدریس می کردند اما درس های مقدماتی آن به زبان فارسی و عربی بوده است. (کرزن، ۱۳۶۲، ج ۱، ۶۳۸)

در آذربایجان هم مخالفت شدید طلاب و علمای محلی با مدارس جدید در شهری مانند تبریز موجب ویران سازی و تعطیلی برخی از مدارس جدید گردید اما بسیاری از آنها اشکال مشابه مکتب خانه های سنتی را حفظ کردند. با آنکه این مدارس ابتدایی روش های جدید آموزشی را به کار گرفتند، برنامه آموزشی آنها به تعلیم قرآن، دستور زبان، فارسی و عربی محدود بود. (رینگر، ۱۳۸۱: ۱۹۲ و ۱۹۳)

برخی اعتقاد دارند همین امر که مؤسسان مدارس نوین سعی می کردند با گنجاندن علوم دینی بین مواد درسی این نوع مدارس، همراهی علما و قشر متدینین را کسب کنند یک عیب بزرگ برای این نوع مدارس محسوب می‌شد. (بهرامی، بی تا: ۱۵)

با در نظر گرفتن کل این شرایط، آموزش های دینی به مانند گذشته از ارکان آموزش در مدارس بود و نظام آموزشی مبتنی بر الگوی سکولار هرگز در ایران پدید نیامد. شیوه ها و سرفصل ها و ساختار فیزیکی تغییر کرد اما ماهیت آموزش دین پایه در ایران دگرگونی بنیادی به خود ندید و علوم مذهبی و قرآن همچنان سرفصل و نماد اصلی آموزش در مدارس سنتی و بسیاری از مدارس نوین بود و در هیچ مقطعی از دوره قاجار از دستور کار آموزشی مدارس کشور خارج نشد. (هدایت، ۱۳۶۱: ۴۱۱) با این حال، برنامه‌های آموزش به سبک اروپایی بر آموزش های سنتی غلبه داشت. (رینگر، ۱۳۸۱: ۲۳۶)

در کنار تأکید علما بر تداوم علوم آموزشی، حمایت پادشاهان قاجاری از این روند نیز تأثیر بسیار مهمی در استمرار این نوع از آموزش ها داشته است. حتی زمانی که ناصرالدین شاه و مظفردالدین شاه احساس کردند مدارس اروپائیان عقاید مسیحی و یا دیگر باورهای دگراندیشان را به ذهن دانش آموزان مسلمان تلقین می کنند یا هنگامی که مایل بودند نفوذ قدرت های بیگانه را در ایران محدود کنند، به دفعات مدارس خارجی و میسیونری را بستند یا فعالیتشان را محدود کردند. (همان، ۱۵۹)

برخی از پیشروان جریان روش فکری در ایران هم بدنام تر و احساسی تر از آن بودند که بتوانند عموم جامعه را با خود همراه سازند. افرادی مانند فتحعلی آخوندزاده، سیدحسن تقی زاده، ملکم خان، آقاخان کرمانی و طالبوف هر کدام نقاط ضعف و افراط هایی در کار داشتند که مردم سنتی ایران را نمی توانستند با افکار خود همراه سازند. آنها به دنبال تحول در زمینه های مختلف از جمله آموزش و پرورش بودند اما به دلیل ماهیت دین گریز خود قادر به کسب نظر موافق مردم نمی شدند و هر کدام اقداماتی غیرمنسجم انجام می دادند که نتیجه ای جز شکست در پی نداشت.

البته حساب افرادی مانند میرزا حسن رشیدی و برخی از چهره های تأثیرگذار در امر مدرسه سازی نوین با این نوع روشن-فکران جداست. هرچند رشیدی را تکفیر و دارایی او ضبط و خودش را نیز تبعید کردند. اما او کسی بود که مدتی در برخی از نقاط روسیه و عثمانی گردش کرده و وضع مدارس خارجی و تدریس را به خوبی مشاهده کرده و پس از مراجعت به موطنش تبریز، در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه یک مدرسه ملی در تبریز بنا نهاد (ظهیرالدوله، ۱۳۶۷: ۶۳) و سال های زیادی از عمرش را صرف استقرار مدارس نوین در نقاط مختلف ایران کرد.

عدم توفیق قابل توجه مدارس نوین هم تا حدودی بر عدم رضایت جامعه از روند گسترش این مدارس تأثیرگذار بوده است. روشن فکرائی که با التهاب خاصی از تأثیر مدارس نوین بر پیشرفت جامعه سخن می گفتند پس از مدتی با مشاهده عدم کارائی لازم این مدارس دسترسی به آمال توسعه ای خود را دورتر و دورتر دیدند. آنچه مشخص بود خروجی این مدارس آن چیزی نبود که تأمین کننده نظر متولیان آن باشد.

مثلاً در مدت هفت سال، عده شاگردان مدرسه دارالفنون چندان از صد نفر بالاتر نرفت و در برنامه کار آن تغییری پیدا نشد. (محبوبی اردکانی، ۱۳۷۰، ج ۱، ۳۱۰) کل تعداد شاگردان مدارس جدید در دوره مظفردالدین شاه هم ۱۳۰۰ نفر بوده اند. (افضل الملک، ۱۳۶۱: ۳۸۲) اعزام دانشجو به خارج از کشور هم چندان موفق نبود و امید ایجاد تغییر در در فضای علمی و اقتصادی ایران توسط فرنگ برگشته ها به یأس تبدیل شد. اعزام این افراد به خارج که از همان اوایل دوره قاجار آغاز شده بود هرچند در ابتدای امر با دستور محمد شاه به آنها درباره لزوم پیگیری امر تحصیل و اجتناب از پرداختن به امور بی فایده و کم ارزش (رینگر، ۱۳۸۱: ۶۳) همراه شد، اما ره آورد تحصیلات آنها نه تنها در عمل بهره چندان برای ملت ایران در پی نداشت بلکه در موارد متعدد نیز آنها به گسترش روحیه خودتحقیری در ایران کمک می کردند و به جای آنکه به مردم ایران برای آغاز حرکت به سوی توسعه اقتصاد جامعه روحیه داده و راهبردها و راهکارها را در این مسیر برای آنها روشن سازند، بیشتر به سرزنش فرهنگ بومی و وضعیت اقتصادی جامعه می پرداختند. به همین دلیل از این سیاست آموزشی حاصلی عاید ایرانیان نشد. به قول یکی از صاحب نظران، معلومات آنها به دو چیز حصر شده بود: «استخفاف ملت» و «تخطئه دولت» (مددپور، ۱۳۷۲: ۸۹)

ظاهراً بخشی از دلایل عدم توفیق تحصیل کردگان در اروپا به عدم برنامه ریزی مناسب حکومت برای بکارگیری آنها در موقعیت های کاری متناسب با رشته تحصیلی شان می شود. تا جایی که گفته شده به هیچ یک از فارغ التحصیلان دارالفنون و اروپا رفتگان آن دوره، کاری متناسب با تخصصشان رجوع نکردند. (محبوبی اردکانی، ۱۳۷۰، ج ۱، ۳۱۰)

### پیامدهای تحول در ساختار آموزش

مجموعه دگرگونی های ساختاری که در ساحت آموزش در سرزمین ایران عصر قاجار رخ داد، چند پیامد عمده در عرصه های مختلف ایجاد کرد که از جمله مهم ترین آنها می توان به فروریختن نگاه سنتی به آموزش در ایران اشاره کرد. در نگاه سنتی به موضوع تحصیل، هدف غایی تحصیلات در سطوح مختلف آشنایی با دین و قرآن و تا حدودی ادبیات فارسی بود. اما بعد از آشنایی ایران با فرهنگ و تمدن غربی و مشاهده پیشرفت های مادی آنها در عرصه های مختلف، تقاضای ایجاد تغییرات مشابه در ایران پدید آمد و در این بین نظام آموزش کشور هم دچار تغییراتی شد. در این شرایط دیگر آموزش علوم دینی جوابگوی نیازهای نو نبود و جامعه به صورت نیمه خودآگاه به سوی مدرنیته حرکت می کرد در حالی که نه تعریف صحیحی از مدرنیته داشت و نه اینکه توانسته بود فضای جامعه را با آن توقعاتی که در اذهان پدید آمده بود همسو سازد. اما آنچه مشخص بود اینکه، نگاه به آموزش و نوع انتظارات از آن تغییر کرده بود.

برخی از مسحوران تمدن غربی به دنبال رنسانس اقتصادی بودند و این را می خواستند با پلی که نظام آموزش برای آنها می زد سریع تر به پیامند و عده ای از روشنفکران نیز پا را فراتر از این نهاده و سخن از رنسانس مذهبی به میان می آوردند. در حالی که این مورد از موارد خط قرمز پر رنگ قاطبه افراد جامعه بود و مردم حاضر نبودند زیر بار آن بروند. در این شرایط ظاهراً توافقی نانوشته برای پدید آمدن آموزش های نوین در مدارس نوین، در کنار حفظ شاکله آموزش های سنتی صورت گرفت. انعقاد این موافقت نامه انتزاعی، در عمل به واقعیت عینی در صحنه عملیاتی تبدیل شد و مدارس با این ویژگی به وجود آمد. ضمن اینکه مدارس سنت پایه هم همچنان به حیات خود ادامه دادند.

نکته جالب این بود که تمایل بیشتر مردم به آموزش علوم دینی به فرزندان خود، موجب می شد از آموزش علوم نوین استقبال نکنند و همین کار صدای اعتراض روشن فکران اعم از عالم و غیرعالم را بلند می کرد که نیازی نیست همه مردم عالم دینی شوند و بهتر است نیروی انسانی را در بخش های دیگر مولد نیز داشته باشیم تا اقتصاد جامعه پیشرفت کند. حتی عالمی مانند مجدالاسلام کرمانی چنین عباراتی درباره این موضوع می نویسد: «ما منکر لزوم علوم شرعیه و عقلیه نیستیم، بلکه آنها را علی الکفایه واجب می دانیم ولی می گوئیم در هر شهری پنجاه نفر محصل فقه و اصول کفایت می کند که ضبط مقام فقاقت و اصلاح مراعات کنند و مرجع تقلید عامه بشوند و سایر مردم می توانند از آنها تقلید کنند ... لازم نیست تمام افراد ملت مشغول تحصیل آن علوم شوند و امور معاشیه خود را معوق بگذارند. (مجدالاسلام کرمانی، ۲۵۳۶ پهلوی: ۱۶۸)

از دیگر پیامدهای مهم نهضت تحول آموزشی در ایران عصر قاجار، امکان حضور زنان در مدارس بود. هرچند از مدت ها پیش دختران کوچک نیز در مکتب خانه ها سر درس حاضر می شدند. اما تأسیس مدارس دخترانه و حضور جدی زنان در مدارس به تحولات ساختاری این عرصه ارتباط دارد. خود زنان هم با دیدن تحولات فرهنگ اجتماعی و حتی سیاسی جامعه، به خصوص در عصر مشروطه ندای احقاق حقوق پایمال شده خود را سر می دادند و یکی از وجوه ارزشمند این حقوق از نظر آنها حق تحصیل بود که از آنها دریغ شده بود.

در آن زمان، بسیاری از علما نیز تحصیل علم برای زنان را لازم می دانستند محمدحسین بن علی اکبر تبریزی که معتقد بود حجاب هرگز منافاتی با تحصیل کمالات زن و اکتساب حرفه و صنایع که مخالف قوانین شرع نباشد، ندارد. (زرگری نژاد، ۱۳۷۴: ۱۰۸) شیخ محمد خیابانی هم تلویحاً از عدم مخالفت با تحصیل زنان سخن می گفت او در جایی اظهار کرده بود: «ممکن

نیست ما یک قرار و تصمیمی را اتخاذ نمائیم و یا اظهاراتی را بکنیم که بتواند ابواب تجدد را بر روی نسوان ببندد» (گروهی از نویسندگان، ۲۵۳۶ پهلوی: ۵۷) حتی حق تحصیل دختران در سال ۱۳۲۵ ق و مطابق بند ۱۹ متمم نخستین قانون اساسی کشور به رسمیت شناخته شد. (کدیور، ۱۴۰۰: ۱۵۲)

سنجش میزان رضایت گروه های مختلف از تحولاتی که در زمینه آموزش و پرورش در ایران عصر قاجار رخ داد هرچند سخت به نظر می رسد اما با اتکا بر اطلاعات موجود از میان منابع مختلف قاجاری، می توان تا حدودی در این مورد اظهار نظر کرد. البته وقتی می گوییم «مردم»، باید تمامی گروه های فکری و فرهنگی اجتماعی در نظر گرفته شود. در این تقسیم بندی حتی می توان طبقه حاکم و سیاستمداران را نیز جزو مردم به شمار آورد. در کنار این طبقه باید به گروه هایی نظیر علما، روشن فکران، بیسوادان، جوانان، زنان و ... هم توجه داشت که هر کدام از آنها با توجه به ذائقه ای که در امور فرهنگی داشتند، می توانستند نظراتی متفاوت در این باره داشته باشند.

## نتیجه

در اوایل دوره قاجار و پیش از ورود ایران به عصر جدید و دنیای مدرنیته، نگاه جامعه ایران به نظام آموزش، به چشم یک نهاد در اختیار مذهب بوده که این ساختار در راه ترویج باورهای دینی مشترک در درون جغرافیای ایران آن روزگار، فعالیت می کرد. با آشنایی ایرانیان با فرهنگ و تمدن غربی و میل نمودن بخشی از جامعه با ضربان تند به سمت ایجاد تحول در فرهنگ و سیاست و اقتصاد، نیازهای جدیدی در جامعه مطرح شد و برای برآورده ساختن آنها، جامعه ناگزیر از تربیت نیروی انسانی با افکار نو بود.

از اواسط دوره قاجار به بعد، نهاد آموزش در ایران بیشترین فشارها را برای ایجاد تحول درونی بر خود احساس می کرد. این فشارها عمدتاً از سوی روشن فکران و تجددخواهان وارد می شد. در بین این روشن فکران، افراد مذهبی زیادی هم به چشم می خوردند که از آنها می توان بسته به میزان غلبه هر کدام از این افکار، با عنوان روشن فکران مذهبی یا مذهبی های روشن فکر یاد کرد.

اما مجموعه اقدامات انجام شده برای ایجاد تحولات در ساختار آموزش کشور، پاسخگوی انتظارات عموم جامعه نبود. موانع زیادی بر سر راه تحول خواهان وجود داشت که بخشی از آن مربوط به عوارض درونی جامعه ایرانی بود و بخشی دیگر مربوط به عدم درک صحیح شرایط جامعه و شتابزدگی متولیان ایجاد تحول در نظام آموزش.

در مورد کاستی های تحول گرایان آموزشی مباحث زیادی مطرح است از جمله اینکه بخشی از آنها به هیچ وجه تمایل نداشتند درباره جامعه سنتی ایران رواداری به خرج داده و ضمن احترام به سنت ها، به دنبال تحولات مدنظر خودشان باشند. برخی از غرب زده ها هم اساساً درک صحیحی از تمدن غربی و حتی تمدن ایرانی نداشتند و با این وضعیت مشخص بود عاقبت کار به کجا خواهد انجامید. با توجه به باورداشت عمیق دین از سوی اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران و نیاز به انتقال از فضای سنتی به فضای مدرن جدید در صحنه آموزش، برنامه ریزی های و اقدامات انجام شده به موفقیت نسبی انجامید. تحولات زیادی هم در این زمینه صورت گرفت. نهادینه شدن تغییر در ذهنیت سنتی مردم نسبت به موضوع آموزش، آموزش علوم نوین و آموزش زنان از جمله تحولات مهم در این دوره بوده است.

## منابع

۱. آدمیت، فریدون (۱۳۸۵). امیرکبیر و ایران، تهران، انتشارات خوارزمی.
۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۵۱). اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار، انتشارات خوارزمی.
۳. افضل الملک، غلامحسین (۱۳۶۱). افضل التواریخ، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱، کتاب ششم (قاجار).
۴. اورسول، ارنست (بی تا). سفرنامه قفقاز و ایران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۵. اولیویه، گیوم آنتوان (۱۳۷۱). سفرنامه اولیویه، ترجمه محمدطاهر قاجار، تصحیح غلامرضا ورهرام، تهران، انتشارات اطلاعات.
۶. بارنز، آلکس، (۱۳۷۳). سفرنامه بارنز، ترجمه حسن سلطانی فر، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
۷. بامداد، مهدی (۱۳۷۴). شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، تهران، انتشارات امداد، ج ۲.
۸. بهرامی، عبدالله (بی تا). خاطرات عبدالله بهرامی از آخر سلطنت ناصرالدین شاه تا اول کودتا، بی جا، بی نا.

۹. بیانی، خانبابا (۱۳۷۵). پنجاه سال تاریخ ایران در دوره ناصری، تهران، نشر علم، ج ۳.
۱۰. پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸). سفرنامه پولاک، ترجمه کیکاووس جهانداری، انتشارات خوارزمی.
۱۱. تقوی مقدم، سید مصطفی (۱۳۸۰). مدرنیسم و دینداری در ایران؛ تهران، انتشارات عابد.
- تقی زاده، سیدحسن (بی تا). مقالات تقی زاده، بی جا، بی نا. ۱۲.
۱۳. جلالی، فرزاد (۱۳۸۳). بنیان حکومت قاجار، تهران، نشرنی.
۱۴. دو گوینو، ژوزف آرتور و دو توکویل، الکسی (۱۳۵۳). نامه های کنت دو گوینو و الکسی دو توکویل؛ تهران، انتشارات ابن سینا.
۱۵. دولت آبادی، یحیی (۱۳۷۱). حیات یحیی، تهران، انتشارات عطار- انتشارات فردوس، ج ۱.
۱۶. راوندی، مرتضی (۱۳۵۴). تاریخ اجتماعی ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۴، ج ۳.
۱۷. راثین، اسماعیل (۲۵۳۵ پهلوی). انجمن های سری در انقلاب مشروطیت ایران، انتشارات جاویدان.
۱۸. روششوار، ژولین (۱۳۷۸). خاطرات سفر ایران، ترجمه مهراں توکلی، تهران، نشر نی.
۱۹. رینگر، مونیکا ام. (۱۳۸۱). آموزش، دین و گفتمان اصلاح فرهنگی در دوران قاجار، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران، انتشارات ققنوس.
۲۰. زاهد، سعید (۱۳۹۳). جنبش های سیاسی معاصر ایران، قم، انتشارات کتاب طه.
۲۱. زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۷۴). رسائل مشروطیت، تهران، انتشارات کویر.
۲۲. ساویج لندور، آرنولد هنری (۱۳۸۸). ایران در آستانه مشروطیت، ترجمه علی اکبر عبدالرشیدی، تهران، انتشارات اطلاعات.
۲۳. سپهر، میرزا محمدتقی خان (۱۳۸۵). ناسخ التواریخ سلاطین قاجار، تصحیح محمدباقر بهبودی، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، ج ۴.
۲۴. ظهیرالدوله، علی خان (۱۳۶۷). خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات زرین.
۲۵. فخرائی، ابراهیم (۲۵۳۶ پهلوی). گیلان در جنبش مشروطیت، تهران، انتشارات کتاب های جیبی.
۲۶. فووریه، ژوانس (۱۳۸۵). سه سال در دربار ایران، ترجمه عباس اقبال، تهران، نشر علم.
۲۷. کرزن، جرج ناتانیل (۱۳۶۲). ایران و قضیه ایران، ترجمه غ. وحید مازندرانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۱.
۲۸. کسروی، احمد (۱۳۸۷). تاریخ مشروطه ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۲۹. گرمودی، میرزا فتاح خان (۱۳۷۰). سفرنامه ممسنی، به کوشش فتح الدین فتاحی، تهران، انتشارات مستوفی.
۳۰. گروهی از نویسندگان به سرپرستی پیتر آوری، تاریخ ایران دوره افشار زند و قاجار، (۱۳۸۷). ترجمه مرتضی ناقب فر، تهران، انتشارات جامی.
۳۱. گروهی از نویسندگان به سرپرستی سید کاظم موسوی بجنوردی، تاریخ جامع ایران (۱۳۹۳). تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۲.
۳۲. لمبتون، آ. ک. س (۱۳۷۵). ایران عصر قاجار، ترجمه سیمین فصیحی، تهران، انتشارات گوتنبرگ.
۳۳. مجدالاسلام کرمانی، احمد (۲۵۳۶ پهلوی). تاریخ انحطاط مجلس، اصفهان، انتشارات دانشگاه اصفهان.
۳۴. محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۷۰). تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۱.

۳۵. مددپور، محمد (۱۳۷۲). تجدد و دین زدایی در فرهنگ و هنر منورالفکری، انتشارات سالکان.
۳۶. مستوفی، عبدالله (۱۳۸۴). شرح زندگانی من، تهران، انتشارات زوار، ج ۱.
۳۷. معاصر، حسن (۱۳۴۸). تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، تهران، انتشارات ابن سینا.
۳۸. مونس الدوله (۱۳۸۰). خاطرات مونس الدوله، به کوشش سیروس سعدوندیان، تهران، انتشارات زرین.
۳۹. میلانی، عباس (۱۳۷۸). تجدد و تجددستیزی در ایران، تهران، نشر آتیه.
۴۰. ناطق، هما (۱۳۸۰). کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران ۱۸۳۷ - ۱۹۲۱، تهران، انتشارات معاصر پژوهان.
۴۱. ویلز، چارلز جیمز (۱۳۸۸). ایران در یک قرن پیش (سفرنامه دکتر ویلز)، ترجمه غلامحسین فرگوزلو، تهران، نشر اقبال.
۴۲. هدایت، مهدی قلی (۱۳۶۱). خاطرات و خطرات، تهران، نشر کتابفروشی زوار.

## A critical review of the evolution of the education system in the Qajar era

---

### Abstract

From the middle of the Qajar period, Iran's interactions with the Western world developed by leaps and bounds. The confrontation of traditional Iranian culture with European culture had many achievements. Although the Iranian society sought to improve the situation of the country in its various dimensions in the face of Western developments, it faced failure in most of these reasonable demands and due to the lack of infrastructure and the incompatibility of Iran's conditions with the development versions that It was getting complicated, it didn't reach its desired point. In addition to the benefits of getting to know the modern western civilization to create positive developments, there were also damages in various fields, including the field of education, to the country's culture. Although many efforts were made in the field of transformation in education, but in practice, not much success was achieved. With a critical look at the changes that occurred in the education system in Iran during the Qajar era, this research aims to examine why the government's plans for the development of the country's education sector did not come to fruition and explore the consequences of actions in this field. It seems that the most important problem in not achieving the intended solution in this field is the incompatibility of Iranian culture in that period with the intended developments. This article will investigate this issue using library data and descriptive analytical method.

Key Words: Qajar .education.educational developments .modern schools .Dar al-Funun

---